



چه آسیب‌هایی به دین، امام حسین (ع) را به قیام واداشت؟

قیام امام حسین (ع) علاوه بر اعتراض به بی‌عدالتی و فرارگیری ظاهری باطل در جایگاه حق، به واسطه شدت آسیب‌هایی بود که جریان فریبکار یزید و عواملش به دین وارد کرده بود و بیم آن می‌رفت این بدعت‌ها امت مسلمان را به شدت تغییر می‌دهد؛ اما مشخصاً در عصر عاشورا، دین با چه آسیب‌هایی مواجه داشت که ثارالله برای هشدار به جامعه تشیع در مقابل این انحراف، چنین قیامی کرد؟

قیام امام حسین (ع) علاوه بر اعتراض به بی‌عدالتی و فرارگیری ظاهری باطل در جایگاه حق، به واسطه شدت آسیب‌هایی بود که جریان فریبکار یزید و عواملش به دین وارد کرده بود و بیم آن می‌رفت این بدعت‌ها امت مسلمان را به شدت تغییر می‌دهد؛ اما مشخصاً در عصر عاشورا، دین با چه آسیب‌هایی مواجه داشت که ثارالله برای هشدار به جامعه تشیع در مقابل این انحراف، چنین قیامی کرد؟

بدعت و تحریف

اسلام به عنوان کامل‌ترین دین دارای برنامه‌های متنوع زندگی است و در احکام و دستورات خود تغییرات و دگرگونی‌هایی را پیش‌بینی کرده است. به همین جهت اهرم‌هایی را برای پویایی خود در نظر گرفته است، لذا اگر این تغییر و تحولات بیرون از حوزه دین بر آن تحمیل گردد، بدعت و تحریف شناخته می‌شود.

واژه بدعت به معنای نسبت دادن عقاید و دیدگاه‌های جدید به دین است که با مبانی قرآن و سنت معصومین (ع) سازگاری ندارد. (1) امام حسین (ع) ظهور بدعت‌ها و رواج تحریفات را یکی از مهم‌ترین عوامل آسیب‌زا در قلمرو امامت می‌دانست و معتقد بود که حکومت اموی موجب پدید آمدن بدعت‌هایی در دین شده است و با تقویت آن‌ها جامعه مسلمین را به مخاطره انداخته است.

زمانی که پایه و اساس دین اسلام به دست نبی مکرم اسلام بنیان نهاده شد، بنی امیه مخالفت با آن حضرت و دین نوپای او را آغاز کردند، اما با مقاومت پیامبر (ص) و یارانش آنان تسلیم شدند و به اسلام گرویدند، ولی منتظر فرصتی بودند تا دوباره به جایگاه خود برگردند. این فرصت با به خلافت رسیدن عثمان فراهم شد. بدعت در دین یکی از حرکت‌های تبلیغی امویان بود. از نیمه دوم دوران خلافت خلیفه سوم تا پایان دوران حکومت معاویه به تدریج بسیاری از اصول و ارزش‌های اسلام تعطیل شد و بدعت‌هایی در دین پدیدار گشت.

این بدعت‌ها آنقدر زیاد و آشکار بود که عایشه درباره آن گفت: «پیراهن رسول خدا هنوز نپوسیده ولی تو سنت او را از بین برده‌ای» (2).

عثمان بسیاری از بنی امیه را به قدرت رسانید و به معاویه که از زمان خلیفه دوم به حکومت شام رسیده بود، اختیارات بیش‌تری داد. معاویه در گام اول به تحریف و واژگون‌نشان دادن دین در نزد مردم کم‌اطلاع اقدام نمود و در تحریفات تا آن‌جا پیش رفت که وقتی با سپاه خود به صفین می‌رفت در بین راه روز چهارشنبه نماز جمعه خواند؛ (3) به طوری که حتی یک نفر نپرسید که بین چهارشنبه و نماز جمعه چه ارتباطی وجود دارد؟!

حکومت معاویه آکنده از انواع انحرافات و خلاف‌ها در ابعاد مختلف بود. در ایام خلافت خود، چهل روز در نماز جمعه صلوات بر رسول خدا (ص) را ترک کرد؛ وقتی علت را پرسیدند گفت: نام پیامبر (ص) را بر زبان جاری نمی‌کنم تا اهل بیت او بزرگ نشوند. هم چنین برخی احکام حج را عملاً تغییر داد و موقع احرام بر خود عطر زد. (4)

بسیست و پنج سال پس از رحلت پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) فرمود: «آگاه باشید که شما پس از هجرت و ادب آموختن از شریعت به خوی بادیه نشینی خود بازگشتید و پس از پیوند دوستی و برادری، دسته دسته متفرق شدید.

بدانید که شما رشته پیوند با اسلام را گسستید و حدود آن را شکستید و احکام آن را به کار نبردید.» (5)

با وجود آن که حضرت علی (ع) در راه احیای حق و عدالت سختی‌های زیادی را تحمل نموده بود، اما معاویه هم‌چنان به فتنه‌گری و آشوب خود ادامه داد. با شهادت حضرت امام علی (ع) و آغاز امامت امام حسن مجتبی (ع) معاویه به مخالفت و کارشکنی با آن امام همام پرداخت و چون همواره از موقعیت معنوی و اجتماعی آن حضرت واهمه داشت، چندین بار نقشه شهادت کریم اهل بیت (ع) را طراحی کرد و سرانجام سبط نبی اکرم (ص) را با زهر مسموم و به شهادت رساند.

در عصر امام حسین (ع) به خصوص در سال‌های آخر امامت ایشان، بیش‌تر صحابه پیامبر از دنیا رفته بودند و اکثر مسلمانان این دوره به خصوص در شهرهای تازه مسلمانان، نه رسول خدا (ص) را دیده بودند و نه صحابه نیک‌اندیش و درست‌کردار پیامبر (ص) را!

بدین‌رویی هر آن‌چه از طرف خلیفه حاکم و اطرافیان اعمال می‌شد، به اسم اسلام و دین تجلی پیدا می‌کرد و ظهور بدعت‌ها اصل و پایه دین و تعالیم اصیل آن را مسخ می‌کرد. (6)

امام حسین (ع) با این واقعیت تلخ روبه‌رو بود که اسلام دگرگون شده و هرچه به نام اسلام مطرح و ترویج می‌شود، کاملاً خلاف اسلام است. اسلام اموی مسلط است و سلطنت معاویه و یزید هر قدر مجال و قدرت بیشتری می‌یابد. حقیقت اسلام را بیش‌تر تحریف می‌نماید و تحریف مکتب بدترین خطر برای آن است، لذا آن حضرت یکی از دلایل مهم قیام خود را مبارزه با بدعت و احیای سنت نام برده و در نامه‌ای که به برخی از بزرگان بصره نوشت، هدف خود را این چنین بیان می‌کند: «... و انا ادعوكم الی كتاب الله و سنة نبيه فان السنة قد اميتت و ان البدعة قد احيتت و ان

تسمعوا قولى و تطيعوا امرى اهدكم سبيل الرشاد و السلام عليكم و رحمة الله؛(6) من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) دعوت می کنم، زیرا سنت نابود شده و بدعت زنده شده است. اگر سخنم را بشنوید و از من اطاعت کنید، شما را به راه رشد و بالندگی هدایت می کنم، درود خدا بر شما باد!؛

در عصر سید الشهدا(ع) وضع اسلام، مسلمانان و حکومت به حدی آشفتگی و غیر قابل پذیرش شده بود که وظیفه هر مسلمانی اظهار مخالفت و جلوگیری از آن انحراف و سقوط بود.

امام حسین(ع) در قیام پرشکوه خود در صدد برآمد تا چهره واقعی آیین محمدی و اسلام ناب را به جهانیان معرفی نماید و پیام معنوی قرآن را به تشنگان معارف برساند و از فرهنگ دینی آسیب زدایی کند.

فرقه گرایی

از جمله عواملی که منجر به فروپاشی جامعه الهی انسانی می شود شکسته شدن وحدت و یکپارچگی دین داران در فضای شبهه و تردید است، از منظر امام حسین(ع) حفظ وحدت بهترین شیوه برای سرافرازی جامعه مسلمین و تبیین اسلام ناب محمدی است. پس از رحلت پیامبراکرم(ص) چنان که خود آن حضرت پیش بینی کرده بود، امت اسلام به لحاظ سیاسی، فکری و عقیدتی گرفتار تفرقه گردیدند و به فرقه های گوناگون تقسیم شدند. هر یک از این فرقه ها مدعی بودند که تنها مسلک آنان حق است. تاریخ اسلام سرشار از جنگ و جدال های طایفه ای و فرقه ای است و چه بلاها و آسیب هایی که از این رهگذر بر سر اسلام و مسلمانان نیامد!

گوستاولوبون درباره اختلاف مسلمانان و آسیب پذیری جامعه آنان می نویسد: «مسلمانان زمانی که اسلام را قبول کردند، همگی تحت لوای توحید جمع شدند، تمام قوای خود را متوجه بیگانگان نمودند و همین موضوع سبب عمده پیشرفت و کامیابی آنان گردید و هنگامی هم که دشمنی برای پیکار باقی نماند، عادت مذکور مجبورشان ساخت که مانند ایام پیشین (دوره جاهلیت) مشغول جنگ شوند و همان چیزی که موجب ترقی آنان بود، در اثر عدم رهبری صحیح در عصرهای بعد موجب انحطاط و زوال آنان گردید.»

و این همان چیزی است که سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله(ع) به لشکریان کوفه فرمود: «آگاه باشید پس از این جنگ به شما مهلت داده نمی شود که سوار مرکب مراد خویش گردید. مگر همان اندازه که سوارکار بر اسب خویش سوار است تا این که آسیاب حوادث شما را بچرخاند و مانند محور سنگ آسیا مضطربتان گرداند.»

از این کلام گهربار حضرت سیدالشهدا(ع) چنین استنباط می شود که مخالفت با امامی که مردم را به معروف فرا می خواند و از منکر نهی می کند و اراده اصلاح جامعه را دارد جز خواری و ذلت و آسیب پذیری نتیجه ای نخواهد داشت.

شکستن حرمت احکام اسلام

از جمله آسیب هایی که می تواند فرهنگ یک جامعه را مورد تهاجم قرار دهد و شالوده آن را تخریب نماید، شکسته شدن حریم هاست که این امر موجب بی اعتمادی و تزلزل در باورها می شود. امویان پس از نفوذ در دستگاه های اجرایی، اقتصادی و سیاسی جهان اسلام، عملیات استحاله را آغاز کردند. یکی از مهم ترین روش های استحاله آنان شکستن حرمت احکام اسلامی از طریق رواج فساد اخلاقی، اقتصادی، اداری و تحریک احساسات مسلمانان بود.

سرور عاشوراییان بر این نکته تأکید می کند و می فرماید: «این قوم بنی امیه، طاعت و سرسپردگی شیطان را پذیرفته اند و از طاعت خدای رحمان سربرتافته اند، در زمین فساد کرده اند، حدود الهی را تعطیل نموده میگساری می کنند و اموال فقیران و محرومان را به خود اختصاص می دهند و من از هر کس دیگر به یاری دین و عزت بخشیدن به شریعت خدا و جهاد در راه او شایسته تر هستیم. باشد که سخن خداوند برترین سخنان است.»

نفی اندیشه ها و ارزش ها

انحرافات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در جامعه اسلامی با رحلت پیامبر(ص) آغاز شد و روز به روز گسترش یافت. در عصر عثمان ارزش های اسلامی و معنوی یکی پس از دیگری جای خود را به معیارهای مادی و جاهلی داد و این روند انحرافی در اواخر عمر معاویه به اوج خود رسید. با حاکمیت یزیدبن معاویه، مبارزه با مبانی و ارزش های اسلامی شکل علنی به خود گرفت.

امام حسین(ع) در پاسخ مروان که از آن حضرت برای یزید بیعت می خواست، فرمود: «اِذَا لَهِ وَاِذَا لَهِ رَاجِعُونَ و عَلِيٌّ اِسْلَامُ السَّلَامِ اِذْ قَدْ بَلِيَتْ اَلْاُمَّةُ بَرَاءً مِثْلَ يَزِيْدٍ؛(10) وقتی امت گرفتار شخصی مانند یزید شود، فاتحه اسلام خوانده شده است.»

شهید مطهری(ره) در این زمینه می گوید: «فرق است بین خلیفه ای که شخصاً ناصح است ولی امور را درست می چرخاند و بین خلیفه ای که وجودش علیه مصالح مسلمانان است. در زمان امام حسین(ع) مشکل عمده این بود که مدار خلافت اسلامی تبدیل به سلطنت جائزانه، ظالمانه، مترفانه و فاسقانه شده بود و اگر امام حسین(ع) قیام نمی کرد، خطر این بود که بساط اسلام از طرف مردم با انقلاب ممالک فتح شده برچیده شود.»

از بین رفتن روحیه حق گرایی

سکوت در برابر انحرافات و مفاسد از مهم ترین عوامل آسیب زا در پیشرفت معنوی یک جامعه است که روحیه حق گرایی را به طور کلی از بین می برد. هنوز نیم قرن از ارتحال پیامبر عظیم الشان نگذشته بود که حوادث و وقایعی پیش آمد که تصور آن هم استخوان سوز است.

ظهور و بروز جریان جعل حدیث، سازمان دهی جریان های اعتقادی و انحرافی و احیای ارزش های قومی و قبیله ای و

بسنده کردن به آن چه که از طرف بنی امیه به اسم اسلام به خورد جامعه داده می شد، از نمونه های بارز از بین رفتن روحیه حق گرای بود.

سکوت در برابر بی عدالتی ها و کفر و شرک در حدی بود که یزید بن معاویه به راحتی توانست افکار کفرآمیز خود را که حاکی از عدم ایمان و باور قلبی حتی به رسالت حضرت ختمی مرتبت بود، بر زبان جاری سازد. او گستاخانه همه باورها و اعتقادات دینی را به بازی گرفت و کسی هم در برابرش دم بر نمی آورد.

امام حسین(ع) در مورد چنین عامل آسیب زا فرمود: «جداً اوضاع زمان دگرگون شده، زشتی ها آشکار گردیده و نیکی ها و فضیلت ها از محیط ما رخت بر بسته است. مردم در زندگی پست و ذلت باری به سر می برند و صحنه زندگی همچون چراگاهی سنگلاخ و کم علف به جایگاه سخت و دشواری تبدیل شده است! آیا نمی بینید که دیگر به حق عمل نمی شود و از باطل خودداری نمی شود؟! در چنین وضعی جا دارد که شخص با ایمان، مشتاق دیدار پروردگار باشد. در این محیط ذلت بار و آلوده مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و آزرده گی و ملال نمی دانم.»(12»

ستم پذیری

تن به ستم دادن آسیب مهمی برای دین داری مردم است. ستم پذیری موجب می شود که جباران و ستمگران بر جامعه حاکم شوند، اما اگر انسان ها با عزت زندگی کنند، قطعاً خط سیر جامعه سر از ستم و بی عدالتی در نمی آورد. سالار شهیدان می فرماید: «آن چه جباران را بر شما مسلط نموده است این است که شما از مرگ گریزانید و به این زندگی ننگین ناپایدار دل خوش نموده اند. مردم ضعیف را تسلیم آنان کرده اید، جمعی برده وار بی اراده و مقهور هستند و گروهی گرسنه و مغلوب و ستمگران به دلخواه در امور مملکت تصرف می کنند. شگفتا که سرزمین اسلام قبضه کسانی است که یا خائن و یا ستمکار هستند یا باجگیرند و نابکار و یا بی رحم و بی انصاف.»(13»

حضرت اباعبدالله(ع) خطاب به حرّ بن یزید ریاحی فرمود: «این خواری و ذلت برای تو بس است که زنده بمانی و مورد ستم و تجاوز قرار بگیری و نتوانی از حق خود دفاع کنی.»(14»

استفاده ابزاری از دین

یکی دیگر از آسیب های دین از منظر حضرت سیدالشهداء(ع) استفاده ابزاری از دین است. کسانی که برای دست یافتن به مقاصد و منافع خویش به دین پناه می برند و آن را ابزاری جهت نیل به مقصود قرار می دهند و اعمال درست و نادرست خود را با رنگ و آب به دین نسبت می دهند، بستر دین را دچار آسیب و آفت می کنند. سخن فرزندق (شاعر) به سالار شهیدان این حقیقت را تأیید می کند.

وی می گوید: از کوفه بازگشتم که امام حسین(ع) مرا دید. پرسید: ای ابا فراس از مردم کوفه چه خبر؟ گفتم: «قلوبهم معک و سیوفهم مع بنی امیه» (15) دل های مردم با توست، اما شمشیرهایشان با بنی امیه و علیه توست.»(16»

امام حسین(ع) در جواب من فرمود: «آری! این سخن حقی است که تو از روی صداقت و راستی می گویی، زیرا مردم بردگان دنیا هستند و دین لقلقه زبان آن هاست! حمایت آنان از دین تا آن جاست که زندگی ایشان همراه با رفاه و آسایش باشد و آن گاه که در بوته امتحان قرار گیرند، دین داران کم هستند.»(16» در این بیان حضرت ابا عبدالله(ع) باصراحت، بحث استفاده ابزاری از دین و سپر قرار دادن دین را مطرح نموده و رد کرده است.

جاه طلبی

از منظر امام حسین(ع) جاه طلبی یکی از رذایل اخلاقی است که اگر بذر آن در نهاد انسان جوانه بزند بشر ایمان و اعتقاد حقیقی خود را از دست می دهد. حقیقت این است که اولین جرعه های زمینه سازی ولایتعهدی و سپس خلافت یزید که اصلی ترین محور شرارت آفرین بود از جاه طلبی و دلبستگی به ریاست و مقام آغاز شد.

عمر بن سعد ابی وقاص یکی از اضلاع مثلث شوم حادثه کربلاست که در کنار دو ضلع دیگر (یزید و ابن زیاد) به ایفای نقش ناپسند خود پرداخت. گرچه او امتیاز خاص رزمی و نظامی نداشت، ولی به جهت برخورداری از وجهه اجتماعی و مذهبی به عنوان سفیر لشکر در مقابل امام حسین(ع) انتخاب شد. او کسی نبود که حضرت ابا عبدالله(ع) را نشناسد، بلکه به خوبی آن حضرت را می شناخت و در مرحله اول هم راضی به قبول این مسؤولیت نبود، اما آنچه او را بر خلاف خردش به وادی جنگ با امام حسین(ع) کشاند، جاه طلبی و ریاست خواهی بود.

سیدالشهدا(ع) در ملاقاتی که با عمر بن سعد داشت، از او پرسید: آیا قصد کشتن مرا داری؟

عمر بن سعد در صدد توجیه کار خود برآمد و گفت: اگر از این گروه جدا شوم، می ترسم خانه ام را خراب کنند.

امام جواب داد: من برای تو خانه می سازم!

عمر بن سعد بهانه تراشی کرد و گفت: می ترسم املاکم را از من بگیرند!

امام فرمود: بهتر از آن را به تو می دهم. عمر سعد ابن بار نیز بهانه دیگری آورد.

امام حسین(ع) در پایان فرمود: مرا می کشی و گمان می کنی که عبیدالله بن زیاد ولایت ری و گرگان را به تو خواهد داد؟ به خدا سوگند! گواری تو نخواهد بود و این عهدی است که با من بسته شده است و تو هرگز به آرزوی دیرینه خودنخواهی رسید. پس هرکاری می توانی انجام بده، زیرا بعد از من روی شادی را در دنیا و آخرت نخواهی دید و می بینم که سرتو را در کوفه بر سر نی می گردانند و کودکان آن را هدف قرار داده و به سوبش سنگ پرتاب می کنند.»(17)

دنیاطلبی افراد سبب می شود که دین حاکمیت حقیقی خود را از دست بدهد و با آسیب روبه رو گردد. وقتی سایه مبارک پیامبر(ص) از سر مسلمانان کنار رفت، ارزش های اصیل جامعه اسلامی تغییر کرد و اکثر آن ها به فراموشی سپرده شد.

با رحلت حضرت ختمی مرتبت عوامل بسیاری سبب شد تا بعضی از یاران آن حضرت متفرق شوند و یا نومیدانه به انزوا کشانده شوند، به طوری که جامعه رنگ و بوی ارزش های مادی را گرفت و دیگر کم تر نشانی از ایثار و زهد در آن دیده می شد. جریان طلحه و زبیر در زمان خلافت حضرت علی(ع) و نشستن شماری از فرماندهان و سپاهیان امام حسن مجتبی(ع) همچون اشعث بن قیس و دیگران بر سر سفره رنگین معاویه، نماد جریان تفوق روحیه دنیاطلبی بر روحیه دینداری و نشان از آسیب پذیری جامعه مسلمین بود. جلوه های ویژه این فرهنگ مادیت را می توانیم در جریان شکل گیری حادثه عاشورا ملموس تر و عینی تر ببینیم.

و عمق این فاجعه بزرگ را با شفافیت هرچه تمام تر احساس نماییم.

دنیاطلبی سبب شده عده ای از مسلمانان سرشناس با این که حقانیت امام حسین(ع) را قبول داشتند و در عین حال توانایی هم داشتند، اما او را یاری نکردند. یکی از این افراد عبیدالله بن حرّ جعفی بود. وی با این که می توانست سالار شهیدان را یاری دهد، چنین کاری نکرد.

وقتی امام حسین(ع) به منزلگاه قصر مقاتل رسید، خیمه‌ها و اسب‌ها را دید، سؤال کرد که این خیمه کیست؟ اصحاب گفتند: خیمه عبیدالله بن حرّ جعفی است امام کسی را فرستاد تا او را به همکاری دعوت کند، اما او جواب منفی داد. پاسخ وی را به محضر امام رسانیدند و آن حضرت خودش نزد او رفت. و پس از سلام فرمود: عبید الله تو در عمرت معصیت های زیادی کرده ای. آیا میل داری که با من بیایی و با هم به پیروزی برسیم.

عبیدالله گفت: آقا! من از کوفه بیرون آمدم تا شما را نبینم، چون در غیر این صورت گرفتار می‌شدم. من نه می‌خواستم به روی شما شمشیر بکشم و نه می‌توانستم با شما موافقت کنم، ولی حالا که شما آمده‌اید من اسبی دارم که مرکب عجیبی است و شاید در کوفه بی‌خطر باشد. آن را به شما تقدیم می‌کنم. شمشیری هم دارم که ارزش آن هزار دینار است، آن را نیز به حضورتان تقدیم می‌نمایم، ولی مرا معذور بدانید.

امام فرمود: من با خود تو کار داشتم، با خود تو، حال که نمی‌آیی، ما را به شمشیر و اسب شما احتیاجی نیست، ولی به تو نصیحتی می‌کنم و آن این است: تا می‌توانی خود را به مکان دوری برسان تا صدای استغاثه ما را نشنوی، زیرا به خدا سوگند! اگر فریاد ما به گوش کسی برسد و به یاری ما نشتابد، خداوند او را در آتش جهنم قرار خواهد داد. (18) عبیدالله می‌گوید: حضرت ابا عبدالله(ع) به راه افتاد، من نیز به دنبالش بلند شدم و چون نگریم دیدم بچه های کوچک چهار ساله، پنج ساله، شش ساله و هفت ساله هم به دنبال ایشان آمده اند. دیدم حضرت آرام آرام به هوای آنان راه می‌رود، یعنی تند نمی‌رود تا همه بچه ها به ایشان برسند. دیدم که وقتی بعضی بچه ها زمین می‌خورند، حضرت بر می‌گشت آنان را بلند می‌کرد و بغل می‌کرد و بعد خیلی با آرامش حرکت می‌کرد.

در این ماجرا عبیدالله بن حرّ جعفی در قیافه حسین بن علی(ع) چیزی دیده بود که بعد از این که ختم داستان کربلا را شنید، اختلال روانی پیدا کرد و به نوشته بعضی از تواریخ، خودش را در شطّ کوفه غرق کرد و خود کشی نمود. (19) نمونه دیگر نیازدگی خواص عمر بن سعد است وی با سپاهی سازمان یافته از طرف عبیدالله بن زیاد مأمور سرکوب شورش دیلم شد و سپاه او برای حرکت آماده بود، ولی فرمان می‌یابد که به کربلا برود و کار حسین(ع) را یکسره کند و سپس به ری عزیمت نماید.

تردید مانند خوره به جانش می‌افتد، تصوّر جنگ با حسین بن علی(ع) و درک عمق فاجعه او را تکان می‌دهد و سرانجام به عبیدالله می‌گوید: به جنگ حسین(ع) نمی‌روم. عبیدالله به وی پاسخ می‌دهد که حکومت ری ملغی و دست نیافتنی است. او که دنیای خود را در خطر می‌بیند، یک روز مهلت می‌خواهد و در عین حالی که همه مشاورانش او را از این کار نهی می‌کنند، سرانجام دین خود را از دست داده و به گمان خود بهشت نقد دنیا را به دست می‌آورد. همین عمر در رؤیای لذت چند روزه حکومت و ریاست با تمام آگاهی که نسبت به قضایا داشت، اولین تیر را به سوی خیام حسین(ع) پرتاب می‌کند و به سپاهیان می‌گوید: ««نزد امیر گواهی دهید که من اولین کسی بودم که به سوی خیمه های حسین بن علی(ع) تیراندازی کردم.»» (20)

بسیاری از رؤسا رشوه‌ها و فراوان گرفتند و برای حضور در میدان جنگ با حسین(ع) سرقیمت چانه می‌زدند و شعار: ««کم تهب؟ چه مبلغی می‌دهی؟» را سر می‌دادند. (21)

به همین دلیل سالار شهیدان در سخنرانی روز عاشورا، وقتی آخرین نصیحت هایش را برای اتمام حجت به گوش زنگار گرفته آنان می‌خواند، روی همین عنصر دنیاطلبی به عنوان یک عامل اصلی آسیب زدا در دین، دست می‌گذارد. او این مردم را خوب می‌شناخت و عمق نفوذ فرهنگ شجره خبیثه را در جان آنان آزموده بود و بر همین اساس آنان را شیعه آل ابی سفیان خطاب کرده و به خوبی می‌دانست که رواج این فرهنگ نه تنها دین آنان، بلکه عاطفه، جوانمردی و غیرتشان را بر باد داده است تا جایی که به هیچ قاعده و قانون انسانی اخلاقی پای بند نیستند. (22)

همین دنیاپرستان بودند که وقتی او را به شهادت رساندند، برای گرفتن جایزه از ابن زیاد، بر بدنش اسب ناخند و برای ربودن البسه و زیور آلات خاندان نبوت و غارت اموالشان، به وحشیانه ترین صورت روانه خیمه ها شدند و پس از غارت آن

ها را آتش زدند.

پی نوشت ها:

1. مجمع البحرين، فخرالدین طریحی، ج 4، ص. 298.
2. تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ج 2، ص. 146.
3. مروج الذهب و معادن الجوهر، علی بن حسین مسعودی، ج 2، ص. 36.
4. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج 1، ص. 464.
5. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه 192، ص. 397.
6. سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، محمد صادق نجمی، ص. 54.
7. تمدن اسلام و عرب، گوستاولوبون، ص. 790.
8. مقتل خوارزمی، تحقیق محمد السّماوی، ج 2، ص 7. 8.
9. موسوعة الکلمات الامام الحسین، ص. 361.
10. مأخذ قبل، ج 1، ص. 185.
11. حماسه حسینی، مرتضی مطهری، ج 2، ص. 58.
12. سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص. 180.
13. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی ص 271. 272.
14. لمعات الحسین، محمد حسین حسینی طهرانی، ص. 40.
15. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 2، ص. 547.
16. سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص. 180.
17. سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، شیخ عباس قمی، ج 3، ص. 673.
18. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج 4، ص. 307.
19. امام حسین(ع) شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، علامه محمد تقی جعفری (ره)، ص. 201.
20. مقتل خوارزمی، ج 2، ص. 8.
21. سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص. 257.
22. نگاهی فلسفی به جریان عاشورا، سجّاد چوبینه، ص. 43.
23. همان، ص. 43.